



# خطی از خطه سوم



داستان کوتاه، دوناکان کمپ بل اسکات (در دهکده و دیگر) ۱۸۹۶) و استافان لکوک (۱۸۶۹-۱۹۴۴) پیشرو بودند و داستان کوتاه را به عنوان یک شکل ادبی متداول برای آینده کانادا رواج دادند

حرکت به سوی تجدد ادبی

تجدد ادبی در کانادا بسیار دیر آغاز شد و به کندی نیز پیش رفت. تمایلی محافظه کارانه تا سالهای دهه بیست مانع نفوذ آوانگاردهایی که از اروپا یا ایالات متحده آمریکا به این کشور می رفتند، می شد. اکثر مردم تا مدتی مدیر رمانهای خانوادگی احساساتی را ترجیح می دادند؛ رمانهایی از قبیل مجموعه «بالنا» Valna که مازو دلاروچه (۱۸۶۱-۱۸۷۹) آن را در پانزده جلد نوشته بود. انگیزه های تجدد، ابتدا از نقاشی سرچشمه گرفت. عده ای از نقاشان امپرسیونیست که فرمهای اصلی توصیف طبیعت را آزمودند با اعتراضهای خود علیه امور کلیشه ای بر نسل جدیدی از شعرا تأثیر گذاشتند. نویسندگانی از قبیل «لئوکندی» (متولد ۱۹۰۷) و «آ. جی. ام. اسمیت» (۱۹۸۰-۱۹۰۲) گروهی را با عنوان «گروه مونترال» تشکیل دادند که آشکارا موضع تجددگرایانه داشت. ادوین جان پرات (۱۸۸۳-۱۹۴۶) که در این سرزمین تازه کشف شده به دنیا آمده بود، هر چند در اصل با «گروه مونترال» نزدیکی داشت، اما در حقیقت موضعی بینابین میان سنت و تجدد اتخاذ کرد. در کتاب حجیم او، جنبه های منطقه ای و بین المللی تصور توسعه طلبانه ویکتوریایی و انتقاد از زمانه، تقدیرگرایی کهن و امیدواری مسیحیایی با یکدیگر تلاقی می کنند. آثار وی بیشتر در حیطه نظم است. در حیطه نثر فردریک فیلیپ گرو (۱۸۷۹-۱۹۴۸) مرحله جدیدی را آغاز کرد. شهرت وی به عنوان بنیانگذار نوعی رمان که جلوه نمونه های اروپایی و امریکایی جهت گیری کرده بود، امروزه به رغم برخی کاستیهای سبکی و ساختاری در نثر او، بر همه جا گسترده است.

گرو که سالیان دراز در کانادا کسی نمی دانست وی همان فیلیکس پاول گروه، نویسنده آلمانی است که از حیطه نثرومانتیک و زیبایی شناسی سر برآورده است. در سال ۱۹۱۲ به عنوان معلم، ساکن مونترال شد. او در نوشته های

در سال ۱۸۶۷ به رغم آنکه اتحاد مستعمره های انگلیسی به شکل «کشور کانادا»، یک ساختار دولتی یکپارچه به پایتختی «اوتاوا» پدید آورد، هنوز از ادبیات کانادایی خبری نبود. با این حال در پایان قرن نوزدهم به ویژه در میان قشر متوسط شهری مقیم محلات قدیمی «مونترال» و «تورنتو»، یک حیات ادبی پر تحرک در شرف گسترش بود. مجلاتی تازه تأسیس از قبیل «The Canadian Magazine» (۱۸۹۳-۱۹۳۹) یا «University Magazine» (شامل دو مجله که در سالهای ۱۸۹۳ و ۱۸۹۵ تأسیس شد) بلندگوی سخنگویی آن به شمار می رفتند. اما آنچه شکل «کانادایی» به خود گرفت، شعر بود. «اتحادیه شعر» که اعضای آن تقریباً همسن بودند، با تلاشهایی که تا حدودی انگیزه وطن دوستی داشت، می کوشیدند تغزل خاص کانادایی را پدید آورند. همان گونه که تجربیات افراد از منطقه و نوع زندگی در ایجاد فرمهای رمانتیک انگلیسی سیسم بود، در کانادا نیز عناصری خاص شکل دهنده ادبیات ملی بود. نویسندگانی که در آغاز سده بیست پیش از دیگران در کانادا محبوبیت داشتند، چارلز دیکنز، رود یارد کیپلینگ و رابرت لوئیز استیونسن بودند. تأثیرپذیری از سنتهای ادبی انگلیسی با ذهنیتی متأثر از عقب ماندگی ناشی از استعمار همراه بود که تا قرن بیستم به طول انجامید. از جمله شکلهای خاص و آثار ادبی منحصر به فردی که در کنار این سنتها گسترش می یافت، داستانهای رئالیستی حیوانات اثر چارلز جی. دی رابرتس (معمماهای زمین، ۱۸۹۶) و ارنست تامسن ستون (جانورهای وحشی که من شناختم ۱۸۹۸) بود. رابرت ویلیام سرویس (۱۸۷۴-۱۹۵۸) زندگی خشن شکارچیان و جویندگان طلا را در بخشهای مرتفع شمالی، قصیده وار توصیف می کرد. در حالی که در آثار مذکور، تصویری کلیشه ای از یک ادبیات مردمی ساده و مبتنی بر طبیعت - که تا زمان ما نیز ادامه دارد - شاخص می نماید، نویسندگان دیگر بیشتر، واقعیات اجتماعی کانادا را مدنظر قرار می دهند. برای نمونه رمان سارا ژانت دوکانت (۱۹۲۲-۱۸۶۱) با عنوان «امپریالیست» (۱۹۰۴) پیدایی دشوار یک ذهنیت ملی کانادایی را بازتاب می دهد؛

# ادبیات داستانی کا

ترجمه و تلخیص: پریسا رضایی

حسب حال گونه (از جمله «جست و جویی برای آمریکا» ۱۹۲۷ و «جست و جویی برای خود» ۱۹۴۶) چگونگی ادامه حیات مهاجران منزوی را در دنیای بسیار بیگانه آمریکای شمالی تشریح می کند. گرو در مجموعه ای از رمانهای خود، همانند

ذهنیتی که میان بومی گرایی و ادعاهای امپریالیستی در گیر است. نمونه ابتدایی یک آرمانشهر کانادایی را می توان در رمان «دستنوشته ای عجیب که در یک استوانه مسی یافت شد» (۱۸۸۸) اثر جیمز دمیل (۱۸۸۰-۱۸۳۳) یافت. در حیطه

همدوره اش مار تا اوستنسر در «غازه‌های وحشی» (۱۹۲۵) و کمی بعد سینکلا پیرراس در «دریای من و خانه ام» (۱۹۴۱) تصویر مرغزار را نه فقط به عنوان یک بهنه جغرافیایی، بلکه به عنوان صحنه‌ای باز و فراخ، تشریح می‌کند، فضایی که در آن تنهایی انسان و اسارت او در جنگ الگوهای فکری و رفتاری جزئی و قراردادی، به بهترین وجهی نمایان می‌شود.

#### «رئیس‌انسان ادبی» دهه شصت

پس از جنگ جهانی دوم، سقوط امپریالیسم انگلیس و نفوذ فرهنگی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا که هر روز بیشتر می‌شد، شرایط لازم را برای تلاش بیشتر در راه رسیدن به یک هویت خاص کانادایی فراهم آورد. با این حال، طرز تفکری ملی‌گرایانه در ادبیات - که وجود آن از اواخر سالهای پنجاه محسوس شده بود - در نقطه مقابل عناصری خاص از تاریخ، مهاجرت را تا سرحد ساختارهایی اصولی و اسطوره‌ای برای طرز تفکر و زندگی کانادایی ارتقا بخشیده بود. دو عنصر از این عناصر عبارت بود از «جاودانی شدن قربانی» (مضمون مورد استفاده نور ترورپ فرای) و «ترکیب فرهنگی» گروه‌های مهاجر گوناگون (الگوی کوچکتر طرح جهانی مارشال مک لوهان، از دهکده جهانی).

در این زمان، سیاست فرهنگی دولت پیشبرنده ادبیات بود. این سیاست مصرا نه در جهت ایجاد یک خودباوری ملی حرکت می‌کرد. «گزارش ماسی» درباره سیاست فرهنگی به سال ۱۹۵۱ چاپ شد. توصیه‌های اساسی «کمیسسیون سلطنتی رسیدگی به امور دو زبانی و دو فرهنگی» نیز در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسید. جایزه مهم ادبی کانادا یعنی «Gouverneur Generale Award» که در سال ۱۹۳۷ تعیین شد، از سال ۱۹۵۹ از سوی «انجمن کانادا» که دو سال پیشتر تأسیس شده بود، اعطا می‌شد.

در این زمان ادبیات شرق کانادا، خصلتی ضدآمریکایی و تهاجمی از خود نشان می‌داد، در حالی که غرب این کشور بیشتر از آمریکا تأثیری پذیرفت. در این هنگام (۱۹۶۹-۱۹۶۱) مجله ادبی کم دوام اما پر نفوذ «تیش» پدید آمد. بسیاری از نویسندگان

# کانادا از آغاز تا کنون

● برگرفته از دایرةالمعارف ادبی «کیندلرز» (۱۹۹۲)

این برهه، از زبان آزاد شعری شاعران ساحل غربی سود جستند و به طور کلی می‌توان گفت که تأثیر شعرای این زمان بر ادبیات کانادایی بسیار عمیق و وسیع بود.  
از پایان دهه پنجاه، رمان مدرن کانادایی به معنای واقعی

کلمه رواج یافت. پیشتر آن نیز هاگ مک لنان (۱۹۹۰-۱۹۰۷) بود که در رمانهایش نه تنها فقدان یک سنت روایی خاص کانادایی را برای نخستین بار نشان می دهد بلکه می کوشد با انتخاب موضوعاتش لزوم این سنت را به اثبات برساند. نخستین اثر او تحت عنوان «صعود درجه حرارت» (۱۹۴۱) به فاجعه انفجار سال ۱۹۱۷ در بندر هالیفاکس از جنبه کسب آگاهی ملی می پردازد. «دو کنج عزلت» (۱۹۴۵) که بر عنوانی از شعر ریلکه مبتنی است و در کانادا شهرت خاص یافت، حول محور رابطه سست میان دو گروه زبانی و فرهنگی در کانادا می گردد. مک لنان بعدها بار دیگر در «بازگشت ابوالهول» (۱۹۶۷) به این مضمون می پردازد. البته قرابتی که رمان مک لنان با زمان حال نشان می دهد، به دلیل وجود یک رئالیسم قراردادی یا فرم تخیلی-رمانس است که نویسنده در شاهکار خود «The Watch that Ends the Night» (۱۹۵۹) و در «صداهایی در زمان» (۱۹۸۱) نیز از آن دست نمی کشد. در کتاب نخست درگیری فرهنگی در کانادا با داستانی روانشناختی که سه جنبه دارد و در اثر دوم مدینه فاسقه ای از مونترآل پس از

دواین در فاصله گذشته و حال، قرار می دهد. رودی ویب در رمانهای خود که در آنها شکل (فرم) خاص متداول را در هم می شکند، توسعه ضرب را تحت یک بازیگری انتقادی از دید گروههای حاشیهای جمله قرار می دهد. او در «صلح می تواند عده بسیاری را نابود کند» (۱۹۶۲)، «الفتیهای مونت» (مهاجران تعمید مجدد)، در «وسوسه های خوس پتر گ» (۱۹۷۳)، سرخپوستها و در «اهالی جنگل سوخته» (۱۹۷۷) مهاجران سرخپوست-کانادایی-فرانسوی را محور اصلی داستان قرار می دهد.

#### جریانهای ادبی اکتون

با آغاز دهه هفتاد، کانادا واژه سرخپوستی شد که از لحاظ سیاسی بحرانی، لیکن از لحاظ ادبی بسیار پویند بود. در اینجا و آنجا نیروهای مرکز گریز نفوذ یافت، در حالی که تحولات تجزیه طلبانه، به ویژه در کبک، موجودیت فدرالی کانادا را تهدید می کرد. مقاومت روزافزون علیه شیوه اروپایی رئالیستی، به عنوان یک نقطه مثنی ضروری برای تألیفات تجربی، راستی را باز می کرد. نسل جدید نویسندگان، خیالی دانی را بازنمای



دوران اتمی تشریح می شود.

رمانهای ربرستون دیویس (متولد ۱۹۱۳) از یک سو به گونه ای طنزآمیز برای قشر شهرستانی جنوب اونتاریو، سهمی در تاریخ فرهنگی بین المللی قائل می شود و از سوی دیگر تحت نفوذ نظریه کهن الگوهای یونگ، امور تصادفی را اموری قانونی-که اصلی اسطوره ای آنها را پیش می برد- نشان می دهد. این رمانها از لحاظ روایی و پیام ذهنی، پیچیده هستند. دیویس پس از اثر سه قسمتی «تریلوزی» «سالترتون» و «پیت فوره» و «سیمون دارکورت» به یکی از نویسندگان سبک کلاسیک کانادا میل شد.

رمان نویسان حزب کانادا از جمله مارگارت لورنس (۱۹۳۶-۱۹۸۷) و رودی ویب (متولد ۱۹۳۴) از آغاز دهه شصت هر روز بیش از پیش خود را از چنگ موانع فرمی و محتوایی سنتهای اروپایی رها کردند. مارگارت لورنس در مجموعه «ماناواکا» و مجموعه داستانهای کوتاه خود با عنوان «پرنده ای در خانه» (۱۹۷۰)، یک شهر کوچک خیالی را در مرززار مانتیویاس، مرکز اصلی داستان زندگی شخصیت اول زن و جست و جوی او به دنبال تجربه ای شخصی برای ریشه

واقفیت عینی نمی دانست، بلکه آن را هجوگویی تلقی می کرد یا آن را تفسیر شکل روایت اسانه ها (برای نمونه تحت تأثیر کاپوین کارسیا مارکز و کتاب «صدسال تنهایی» او) می دانست که واقفیت را به جادو تغییر شکل می داد. آنچه تاکنون یک ضمیمه تلقی می شد، یعنی وابستگی به الگوهای آمریکایی و فقدان یک «هویت» مشخص، اکنون شرط تنوع خلاق به شمار می رفت. یکی از برجسته ترین نویسندگان کنونی یعنی رابرت کروئچ (متولد ۱۹۲۷) مانند بسیاری از معاصرانش که همزمان نویسندگان و منتقدانی مکتب دیده بودند، به این امر اشاره می کند که ادبیات کانادایی بدون رویارویی با یک مدرنیسم آشکار، یکسره از قرن ویکتوریایی نوزدهم به پست مدرنیسم گام نهاده است. این تنوع همواره با نوآوری به بهترین وجهی در داستان کوتاه رخ می نماید. این گونه ادبی بیشتر در نیمه نخست قرن نوزدهم توسط نویسندگانی چون استفان لکویک، فردریک فیلیپ گرو، مورلی کالاها و سینکلایر رز در آن شکوفایی را پشت سر گذاشته بود، اما در پایان آن سده به رغم تلاشهای گوناگون او به فنا رفته بود. اکنون داستان کوتاه از یک سو توسط نویسندگانی مانند کلارک بلیز (متولد ۱۹۴۰)، مارویس گالات

(متولد ۱۹۲۲)، هاگ هود (متولد ۱۹۲۸)، جان میکالف (۱۹۳۸) و آلیس مونرو (متولد ۱۹۳۱) با اصول بین‌المللی مدرنیسم آشنایی می‌یافت و از طرف دیگر از سوی نویسندگانی چون جورج بورینگ (متولد ۱۹۳۵)، جک هادگینز (متولد ۱۹۳۸)، دی اسمیت (متولد ۱۹۴۱) یا آودری تامس (متولد ۱۹۳۵) به عنوان هر صه آزمایش شکل‌های جدید غیر رئالیستی در نثر کوتاه کشف می‌شد.

در کانادا برخلاف آمریکا، ادبیات پست مدرن «ادبیات خستگی» (جان بارت، ۱۹۶۷) نیست، بلکه به عنوان ادبیات پس از استعمار، واجد یک خودآگاهی است. حاشیه نشینی فرهنگ، دیگر یک پدیده منفی جلوه نمی‌کند، بلکه انگیزه‌ای به دست می‌دهد تا انواع امور حاشیه‌ای، خود به موضوعاتی مبدل شوند. شاخص این نوع ادبیات قوه پذیرش جدیدی برای معضلات گروه‌های حاشیه‌ای (اقوام بومی از قبیل اینوئی‌ها و سرخپوست‌ها، اقلیت‌های قومی و همچنین زنان) و نیز ارزیابی شیوه‌های روایی این گروه‌ها مانند گزارش‌های تحقیقی درباره مهاجرها و رمان‌های پیکارسک این گروه‌هاست.

«در بند خانواده» (۱۹۸۲، «در پوست شیر» ۱۹۸۷) اولدانتی در عین حال همانند نویسندگان دیگر نسل خود تحت تأثیر رمان جدال برانگیز لئونارد کورن (متولد ۱۹۳۴) به نام «بازنده‌های زیبا» (۱۹۶۶) قرار داشت. جک هادنینز (متولد ۱۹۳۸) که در رمان خود «اختراع جهان» (۱۹۷۷)، ساحل غربی کانادا، به ویژه جزیره ونکوور را با ابزار رئالیسم جادویی به صورت آینه بازتاب دهنده مسائل جهانی درمی‌آورد، موفق می‌شود ارزش امور منطقه‌ای را تا حد تجربه‌ای ناب افزایش دهد.

پس از این سال‌ها، «قوم گرایی» به عنوان الگویی از یک خودآگاهی جمع‌گرایانه، مرتب اهمیت بیشتر می‌یابد. شاخص این امر، توصیف ادبی موقعیت اقلیتها از پایان سال‌های دهه‌چهل در آثار نویسندگان یهودی-کانادایی مانند هنری کرایزل (۱۹۹۱-۱۹۲۲) است که سرنوشت مهاجران را تشریح می‌کند («مرد ثروتمند» ۱۹۴۸). از دیگر نویسندگان یهودی-کانادایی باید از آبراهام موزس کلاین (۱۹۷۲-۱۹۰۹) که رابطه با اسرائیل را مضمون آثارش قرار می‌دهد یا مردخای ریچلر (متولد ۱۹۳۱) که فرهنگ شهری در مونترآل را تشریح می‌کند، نام



در این تغییر و تحول ادبی، هریک از نویسندگان راه‌های بسیار متفاوتی طی کردند. رابرت کروئج در سه گانه خود با عنوان «غرب خارج» تاریخ غرب کانادا را به گونه‌ای دیگر شکل می‌دهد و در این راه از اصول اسطوره‌شناسی کمک می‌گیرد. در رمان‌های متأخر او («سرمینه‌های بد» ۱۹۷۵، «آنچه کلاغ گفت» ۱۹۷۸ و «بها» ۱۹۸۳) کروئج در «بازسازی» شکل‌های سنتی رمان نویسی از این هم فراتر می‌رود. جورج بوئرینگ اهل «بریتیش کلمبیا» نیز مانند کروئج در مقام یک نویسنده و منتقد، الگوهای آمریکایی را بی‌گرفت. در اثر تحقیق جورج ونکوور درباره ساحل شمال غربی اقیانوس آرام، واقعیت تاریخی به صورت بازتاب‌های فراتخیلی درمی‌آید («آب جوشان» ۱۹۸۰) تیموتی فیندلی (متولد ۱۹۳۰) در رمان‌های خود، تاریخ را به دو مفهوم تاریخ کشف شده و تاریخ مستند می‌نگارد و در «جنگها» (۱۹۷۷) از دید جنگ جهانی اول و در «آخرین کلام معروف» (۱۹۸۱) از دید جنگ جهانی دوم به آن می‌پردازد. در رمان‌های مایکل اولدانتی (متولد ۱۹۴۳) شگرد کولاج (Collage) و تغییر دیدگاه، شخصیت‌ها و موقعیت‌های هیجانی را به استعاره‌هایی از یک جهان ناهمگون مبدل می‌سازند. («ارتکاب قتل» ۱۹۷۶،

برد.

نویسندگان دیگری نیز بوده‌اند که کوشیده‌اند به اصل «امتزاج فرهنگی» از لحاظ ادبی قوت بخشند، اما تاکنون معلوم نشده که آیا این تلاش موفقیتی به همراه داشته است تا ادبیات کانادایی از راه متونی به زبان‌های «غیررسمی» و از طریق نشانه‌های زبانی گروه‌های بومی گسترش یابد یا خیر.

نقش مهمی که زنان از آغاز دهه هجدهم در ادبیات کانادایی ایفا کرده‌اند در آثار مارگارت آتوود (متولد ۱۹۳۹) به اوج خود می‌رسد. او در مقام شاعر، رمان‌نویس و منتقد، اکنون نیز جایگاه ویژه و برجسته‌ای دارد. این امر صرفاً به دلیل وسعت و تداوم آفرینش آثار او نیست، بلکه به تیزبینی روشنفکرانه و عمق روشنگری او نیز مربوط است. چیزی که او به کمک آنها و با در دست داشتن مضامینی کانادایی، موقعیت فرد را در عصر کنونی که تحت سلطه جبرهای جمعی درآمده، تجزیه و تحلیل می‌کند. آثار آتوود با اینکه فمینیستی و ملی‌گرایانه می‌نمایند، عاری از پیشداوری‌های عقیدتی هستند. طنز و صراحت، شاخصه رمان‌های حجیم او به شمار می‌روند («زن خوردنی» ۱۹۶۹، «تجلی» ۱۹۷۲، «لیدی اوراک» ۱۹۷۹، «آسیب

جسمی (۱۹۸۱)، «قصه کنیز» (۱۹۸۵)، «چشم گریه» (۱۹۸۸).  
 رمانها و داستانهای کوتاه او (آخرین آنها: «گونه های بیابانی»  
 ۱۹۹۱) در سالهای اخیر وی را در خارج از کانادا نیز به عنوان  
 نمادی از یک عصر جدید و خودآگاه از ادبیات کانادایی مطرح  
 ساخته اند.

#### آغاز ادبیات فرانسوی زبان کانادا

اگر کسی در تابستان به اینجا بیاید، همه چیز بسیار مطبوع  
 است، اما فقط کسی که زمستان را در اینجا سپری کرده باشد این  
 کشور را به درستی می شناسد. گزارشهای سفر ساموئل  
 چامپلین با عنوان «سفرها - ساموئل چامپلین در فرانسه سر و صدا  
 راه انداخت» (پاریس ۱۶۱۳) در اصل در بردارنده فقهی استی از  
 همه موضوعات مربوط به تاریخ ادبیات فرانسوی زبان  
 کانادا است. این موضوعات برای قرنهای بعد نقشی تعیین کننده  
 دارد: گستره و طبیعت این سرزمین، زندگی  
 روستایی - استیجاری که پر از خطر و مشقت بود و حفظ خانه و  
 کاشانه به نشانه پرهیزگاری و وفاداری به میهن.

تاریخ تعیین کننده برای فرانسویان کانادا سال ۱۷۶۳ و  
 هنگامی است که فرانسه پس از شکست در جنگ هفت ساله  
 ناگزیر شد مناطق اشغالی خود را در آمریکای شمالی به پادشاهی  
 انگلستان واگذار کند. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه نیز شکاف میان  
 فرانسه و مستعمره سابقش را بیشتر کرد.

در حالی که با آغاز قرن نوزدهم، زندگی در اروپا به طور  
 مؤثری تغییر می کرد، در آن سوی دریا بسیاری از معیارها و  
 ساختارهای کهن، هنوز به حیات ادامه می داد. کانادای  
 فرانسوی زبان ناگزیر بود تا پایان جنگ جهانی دوم از لحاظ  
 قومی و فرهنگی تن به نفوذهای خارجی بدهد. در عین حال در  
 داخل هم تلاشهای استقلال طلبانه رو به افزایش بود.

لرد دورهام در گزارش مشهور خود، کانادای فرانسوی را  
 «ملت بدون تاریخ و ادبیات» خواند. فرانسوا کزویه گرنو  
 (۱۸۶۶-۱۸۰۹) با کتاب سه جلدی «تاریخ کانادا» که در ۱۸۴۵  
 به چاپ رسید، به این رکود پاسخ داد. از آن زمان از «ملت  
 فرانسوی کانادا» سخنی به میان آمد. این خود، نشانه ای از  
 آگاهی روبه رشد از هویت سیاسی و فرهنگی بود که در آثار آن تا



به امروز محسوس است.

نوع ادبی حاکم در قرن ۱۹ رمان تاریخی است. فیلیپ  
 اوربرودگاسپر (۱۸۷۱-۱۷۸۷) تحت تأثیر گارنو، «کاناداییهای  
 قدیم» (۱۸۶۳) را نوشت که حکایت دو دوست (یکی  
 فرانسوی - کانادایی و دیگری اسکاتلندی) است با دوستانی که به  
 سبب جنگ هفت ساله از هم جدا می شوند.  
 آنتوان گران لازوا (۱۸۸۲-۱۸۲۴) با اثرش «ژان ریوار و  
 فری شار» Jean Rivard le de Fricheur (۱۸۶۲) نماینده رمان  
 نظری است. قهرمان این داستان که باید برای خود شغلی دست  
 و پا کند یک شغل شهری و متجددانه را انتخاب نمی کند و  
 به توصیه کشیش محله زمینش را برای کشت آماده کرده،  
 مجمع خودمختار ریواردویل را تأسیس می کند. لورلنن  
 (۱۹۲۴-۱۸۴۵) Laure Ionan به دلیل اینکه به روان شناسی  
 فردی اهمیت بیشتر می دهد، متجددانه تر می نویسد. او در واقع  
 نگارنده نخستین رمانس کبک است. وی در رمانهایش تا حدود  
 زیادی از مکان پردازی تاریخی خودداری می کند و درگیریهایی  
 شخصی را مرکز رمانهایش قرار می دهد.

ادبیات فرانسوی زبان کانادا در خلال دو دهه آغازین خود با  
 جنبه مستند و وقایع نگارانه آن، کمابیش به وقایع خارجی زندگی  
 دشوار مهاجران می پردازد: گزارشهایی از سفرهای تحقیقاتی،  
 توصیفهایی از آداب و رسوم، نامه هایی درباره سفرهای  
 تبلیغاتی، همه و همه به شکل نوشته هایی پربار در می آیند که البته  
 ارزش زیبایی شناختی آنها در پس محتوای اطلاعاتی شان پنهان  
 می ماند. از نمونه های این ادبیات در مراحل نخستین، «روابط  
 ژزوئیت ها» است که در فاصله سالهای ۱۶۳۴ و ۱۶۷۳ از تأثیر  
 ژزوئیت ها در «فرانسه نو» حکایت می کند، خواننده را به ویژه با  
 زندگی روزمره این مستعمره آشنا می کند و نظر او را به سوی کار  
 تبلیغاتی می کشاند. مکاتبات ماری گویا (۱۶۷۲-۱۵۹۹) از  
 اعضای فرقه اورسولین که به تخیلات انجیلی خود بال و پر داده  
 است، نمونه مشابهی هستند. پیربوشه (۱۷۱۷-۱۶۲۲) در سال  
 ۱۶۴۶ نخستین تاریخ ادبیات این مستعمره را نوشت و قصد  
 داشت به کمک آن عطش دانستن و ماجراجویی را در هموطنان  
 فرانسوی اش فرو نشاند.

کبک بیدار می شود ۱۹۲۵ - ۱۹۰۰

در قرن بیستم، «رمان زمین» (Roman du terroir) جایگزین رمان تاریخی می شود. موضوع این رمان نیز مانند رمان تاریخی، وفاداری به وطن و منحصر به فرد بودن هویت فرانسوی-کانادایی است. شاهکار این نوع ادبی که به فیلم نیز درآمده است، حماسه ملی «ماریا شاپدلن» (۱۹۱۴) اثر لویی همون (۱۸۸۰-۱۹۱۳) است. داستان این حماسه به گونه ای منحصر به فرد به ایدئولوژی انزواطلبی قومی و همبستگی دهقانی می پردازد. شخصیت اصلی که یک دختر ساده روستایی است، میان سه خواستگار خود که هر یک طرح متفاوتی برای زندگی او می ریزند، حق انتخاب دارد. سرانجام ماریا روستازاده ای همطراز با خود را انتخاب می کند و به این ترتیب به میل خواستگار، پدران و سرزمینش جامعه عمل می پوشاند.

آلبرت لابرگ (۱۹۶۰ - ۱۸۷۷) با شیوه ای کمتر احساساتی در اثر خود «La Scouline» (۱۹۱۸) به موضوع حیات روستایی در آغاز قرن بیستم می پردازد. او حیات روستایی را با ظرافت و

ارث برده، نشان می دهد. بهار و تابستان نشانه ترقی و پاییز و زمستان به منزله زوال غم انگیز قهرمان داستان است. امیدهایی که او در خردسالی در سر پرورانده است، درهم می پاشد. او ناگزیر به مهاجرت به آمریکا می شود و در آنجا زندگی خود را از راه نگرهبانی شب تأمین می کند. سرانجام قهرمان رمان در آغوش نواده هایش که کلمه ای فرانسه صحبت نمی کنند، از دنیا می رود. بعدها زینکه به حسن شیفتگی شاعرانه لویی همون قاطعانه خاتمه می دهد. «پیش آمد» (۱۹۴۵) اثر ژرمن گورمون (Germaine Guevremont) نیز کمتر واقع بینانه نیست حتی اگر اندکی حال و هوای ملودرام داشته باشد. در این اثر ساختارهای روایتی کهن درهم می شکند. «پیش آمد» که معنای آن بیانگر هر پدیده رخ دادنی است، در اینجا نام پسرک سرزنده ای است که در خانه ای روستایی خدمتکار است. دهقان، این خانه را به کمک پسر و عروسش که بچه ندارند، می گرداند. پسرک در آنجا ناآرامیهایی را پدید می آورد. نویسنده با توصیف شخصیت پسرک، تصویر مخالف یک نسل روستایی ضعیف را نشان می دهد.



لطافت و به دور از توصیف بدبینانه فقر و فلاکت و ترس از آینده که از ناتوالیسم زولا و مویسان نشأت گرفته بود، وصف می کند و این نخستین نشانه برخوردی واقع بینانه و عینی با دشواریهای زندگی روستایی است. رمان «یک مرد و معصیتش» (۱۹۳۳) اثر کلود هانری گرینون (Claude-Henri Grynion) نیز در همین مقوله می گنجد. در این رمان بر جزئیات خارجی کمتر تأکید می شود و به جای آن خصلتهای فردی مالکی خسیس مورد توجه قرار می گیرد. در «نیمه متمدن» اثر ژان شارل هاروی (Jean-Charles Harvey ۱۸۹۱-۱۹۶۷) یک روستازاده جوان وارد شهر کبک می شود. در شرح زندگی نامه وی برای نخستین بار در سالهای دهه سی، کشمکش میان قوانین کهنه محافظه کارانه در زندگی و قوانین جدید شهر صنعتی مدرن، نشان داده می شود. با این حال اوج درگیری انتقادی با ایدئولوژی رمان زمین، «سی آرپان» (۱۹۳۸) اثر رینگه (Ringue) (۱۸۹۵-۱۹۶۰) است. ماجرای این رمان که تقسیم بندی آن منطبق بر چهار فصل سال است، در فاصله ۱۸۸۰ و ۱۹۲۰ اتفاق می افتد و مراحل سرنوشت ساز زندگی «اوشاریست موآزان» تیم را که از همویش زمینی را به

با چاپ «ردیای سرایش ملایم» (۱۹۴۴) اثر روزره لومن (Roger Lemelin) متولد ۱۹۱۹) رمان سرانجام به شهر بزرگ کشیده می شود. در این هجو اجتماعی برنده که توجه بسیاری را به خود جلب کرده است، نویسنده، زندگی روزمره در محله عوام نشین کبک را نقل می کند و توهمات دنی بوث (Denis Boucher) کارگر تحصیل نکرده ای را که می خواهد نویسنده شود به تصویر می کشد. کشیهای متعصب، با-کره های پیر و بدخلق و اشخاص مجرم و تبهکار، شاخصه دنیای لومن است، دنیایی که دیگر سالم نیست، اما به همین نسبت واقعی می نماید. «کابریله روا» (م. ۱۹۴۴) نیز سرنوشت افراد منزوی و بی ریشه را توصیف می کند که میان رؤیا و آرزوهای دست و پا می زنند و آرمان گریز از مصایب خود را در سر دارند. هنرمندان، مهاجران، بیکاران، سرخپوستها، اسکیموها و دو رگه ها، جهان وی را تشکیل می دهند. مضمون رمان «سعادت فرصت مناسب» که در سال ۱۹۴۵ چاپ شد و بلافاصله پس از چاپ جایزه مخصوص زنان به آن تعلق گرفت، در شب پیش از آغاز جنگ جهانی دوم جریان دارد و سرنوشت خانواده لاکاس در محله فقیرنشین «سن هنری» در مونترآل را

«تخم گذاری» (۱۹۶۵) و «کتابفروش» (۱۹۶۰) بود. در رمان اخیر هروه ژوردن کتابفروش، کتابی از ولتر را به یک طلبه علوم الهی می فروشد و به این ترتیب نه فقط کلیسا را به مبارزه می طلبد، بلکه بافت اخلاقی پوسیده در آبدیهای دورافتاده کبک را نیز برهم می زند. ایدئولوژی جدید گشایش با تأکیدهای متفاوت، نمایندگانی همچون ژاک گودبوس (Jacques Godbout)، رمان نویسنده (۱۹۲۹-۱۹۷۷ Hubert Aquin) بر گالارنو (۱۹۶۵) و هوبراکن (۱۹۶۵) دارد. هرچند در رمانهای گودبو، مشکل همیشگی هویت کانادایی-فرانسوی در مرکز قرار دارد، اما آن را از جنبه کانادا را شمال آمریکا دانستن نگاه می کند. این دیدگاه گام مهمی در ادبیات مدرن این کشور بود که بیشتر از هر زمان به بحث چند فرهنگی بودن منجر شد. آثار هوبراکن (مرحله آتی)، ۱۹۶۵، «روزنه خاطره»، ۱۹۶۸ و «آواز ترجیع بند» (۱۹۶۸) تحت تأثیر دائمی فن روایی مدرن آمریکایی و فرانسوی قرار دارد. در حکایت جاسوسی و اطلاعاتی «مرحله آتی» راوی/قهرمان داستان ناشناس می ماند. او پس از جنبشهای

توصیف می کند. در این منطقه با سرنوشت مردمانی روستایی که به کارگر مبدل شده اند، آشنا می شویم. آنان جنگ را فرصتی برای گریز از فقر و فلاکت زندگی شان می دانند. در لابه لای سطور نقد ادبی ادبیات فرانسوی زبان کانادا، گابریله روا مهمترین نویسنده زن فرانسوی زبان در کانادا معرفی شده است. «گردوغبار بر شهر» (۱۹۵۳) اثر آندره لائزون در ۱۹۶۰ برنده جایزه بهترین رمان چاپ شده پس از ۱۹۴۵ می شود. ماجرای این رمان پس از حکایت روابط نامناسب میان یک پزشک روستایی که ذهنش عاری از توهم است با همسر زنده دلش، به گونه ای تراژیک خاتمه می یابد. این رمان به سبب تک گوئیهای درونی بسیار در آن، یادآور «مادام بواری» فلویبر است. در آغاز قرن بیستم رمان بخش فرانسوی کانادا که تقریباً زنده ترین نوع ادبی عصر بود، راه طولانی تغییر و تبدیل شیوه زندگی روستایی و بومی را به سوی درگیری، با واقعیتی که شهری و صنعتی شدن ویژگی آن است، پشت سر می گذارد. کبک به آهستگی بیدار می شود ولی بیداری دردناکی دارد.



سیاسی و بستری شدن در در مانگامروانکاوای ظاهرآبه علت ابتلا به شیخ و فرنی، زندگینامه خود را به عنوان یک انقلابی مردم در حد فاصل میان آرمانگرایی و ضعف می نگارد. «ویرانی ویران شدگان» (۱۹۶۶)، رمانی از رژینادوشارمه (Rejean Ducharme) است که در آن آشکارا ساختار استعماری سوررئالیسم پی ریزی شده است. دختر بچه های خردسال و معماگونه مرکز نقل داستانهای این رمان قرار دارند. داستانهایی که به شکل کلافی سردرگم از قطعات تاریخی، سیاسی، اسطوره شناختی، فلسفی و مربوط به سیاست جهانی ظاهر می شوند.

استقبال از دوشارمه و آثارش که تا به امروز جدل برانگیز بوده است، کمبود مدرنیسم در کبک را که یک شبه بر صحنه آمده است، نشان می دهد.

رمانهای ایوتیریو (Yves Theriault) که برای مدتی مأمور دولتی رسیدگی بر امور سرخوستان بود و همچنین رمانهای آن هیر و ماری کلویبر در حیطه ای آشناتر و قابل اطمینان تر جریان دارد. رمان «آگاگوک» (۱۹۵۸) اثر تریو به ماجراهای رمانتیک اسکیمویی پایان می دهد و تضادهای یک زوج را نشان

رمان پس از «انقلاب خاموش» (۱۹۶۰) پس از «انقلاب خاموش» سال ۱۹۶۰ یعنی هنگامی که ژان لساز (Jean Lesage) استاندار کبک و رنه لرسک (Rene Leresque) روزنامه نگار، در طول یک دهه بیدارسازی کبک را از یک خواب افسانه ای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آغاز کردند، ذهنیت هنرمند و روشنفکر به میزان زیادی دگرگون شد. تا آن زمان کبک، استانی منزوی و عقب مانده، وابسته و تحت تأثیر همه جانبه کلیسای کاتولیک و از لحاظ اقتصادی تحت سلطه اقتصادی انگلیس بود.

با روی کار آمدن لساز ورق برگشت. ملی گرایی که از مدتها پیش، حس زهرآلود می نمود با شعار «اربابان در خانه خود» در مجلس انعکاس یافت. امیل بوردوا (۱۹۰۵-۱۹۶۰) در سال ۱۹۴۸ با بیانیه خود تحت عنوان «رویه عمومی» به «اطاعت محض» اعلان جنگ کرده بود: «لعنت بر ظرف گلاب پاش و کلاه پشمی»، نمادهای ارزشهای سنتی کاتولیکی و روستایی در بخش فرانسوی زبان کانادا.

از جمله نخستین ادیبانی که غبار کهنه را از قفسه های کتاب کبک زدود، ژراربست (م. ۱۹۲۰) با رمانهایش تحت عناوین



می دهد: مادر، درست برخلاف سنت قبیله ای یعنی کشتن نوزاد دختر در زمان تنگنای اقتصادی، نوزادش را به رغم مقاومتها و مخالفتهای شوهر نجات می دهد. «فصلی از زندگی امانوئل» (۱۹۶۵) جایزه مدیسی پاریس را به خود اختصاص می دهد. این کتاب به شرح نخستین زمستان زندگی قهرمان تازه متولد شده که شانزدهمین کودک یک خانواده بزرگ روستایی است، می پردازد. مادر خانواده تا سرحد یک دستگاه زایمان تنزل پیدا کرده است. پدر خشن و بدخلق خانواده، کتابهایی را که ژان نوجوان یعنی قهرمان داستان، پنهانی مطالعه می کند، در آتش می اندازد. خواهر بزرگتر به صومعه ای می گریزد و آنجا در معرض تمایلات همجنس بازانه عذاب می کشد. آن هبر با به کارگیری مضامین روانکاوانه در نگارش رمانهایش که در آنها برای عشق و نفرت حد و مرزی نیست، به تضاد و درگیری میان معیارهای رفتاری بورژوازی و نفسانیت سرکوب شده می پردازد. در «کاموراسکا» - مرثیه ای متعلق به کبک کهن - نیز مشابه این مضمون یافت می شود. الیزابت اوستیتر که می توانست با انجام کارهای دستی و سرپرستی زمینهایش،

(مرد بد سیرت «۱۹۸۱») - برای آن که فقط از دو تن دیگر نام برده باشیم - در رمانهای خود به مسائل سیاسی روز و واقعیت جدید کبک می پردازند. این امر در مقیاس وسیعتر در مورد آثار ادبی پل چمبرلندز (Paul Chamber-lands متولد ۱۹۳۹) که در تأسیس نشریه تجزیه طلبانه «جانبداری» از جمله فعالترین و مبارزه طلب ترین نویسندگان عصر خود به شمار می رفت، صادق است. نمونه مشابه دیگر گاستون میرون (Gaston Miron متولد ۱۹۲۸) است که مبارزی جسور در راه استقلال به شمار می رود و با نوشته های خود، بیگانگی کبک را متهم می کند و یکی از نویسندگان مهم کبک متجدد انگاشته می شود. مهمترین اثر او «L homme rapaille» ۱۹۷۰ است.

ادبیات کبک دیر هنگام بیدار شد و تازه پس از گسترش و تکامل رمان در نیمه نخست قرن بیستم، آوازه ای بین المللی یافت. علت این تأخیر، انزوای پس از سال ۱۷۶۳ است، یعنی دوره ای که در حیطه علاقه به حفظ حیات، بیشتر سعی بر حفظ هویت قومی مطرح بود تا تلاش برای گشایشی بین المللی. بر این اساس، تقسیم بندی ادبیات فرانسوی زبان کانادا به دو عصر

زندگی رضایت بخشی را بگذرانند، به گونه ای کابوس وار زندگی به دور از سعادت خود را در گشایش میان همسر نامحبوبش آنتوان اریاب کاموراسکا و معشوقش جورج نلسون که رقیب را به شکلی خشونت آمیز به قتل رسانده، سپری می کند؛ داستانی که می توانست از زبان زولا حکایت شده باشد. در دوران پس از سال ۱۹۶۰ نویسندگان پیشتر از هر زمان دیگر مسؤولیتهای سیاسی را به عهده گرفتند. اصطلاح «ادبیات کبکی» جایگزین «ادبیات بخش فرانسوی زبان کانادا» یا «ادبیات فرانسوی - کانادایی» که تا به حال رواج داشت شد تا عقده کهنه خود کم بینی در مقابل فرانسه برطرف شود و کبکها بتوانند همزمان در گفت و گو با هواداران فرانسه خودی نشان دهند. ژاک فرون (Lamelanchier ۱۹۷۰) در پی فعالیتهای سیاسی اش شهرت یافت. وی پزشکی فرهیخته بود که نه فقط در سال ۱۹۶۴ حزب معترضانه ای را تحت عنوان «حزب کرگدن» بنیان نهاد، بلکه با حکایاتش از جمله «داستان» (۱۹۶۸) ترکیبی مضحک و طنزآمیز از عناصر داستانی سوررئالیستی و قطعاتی مربوط به سیاست روز ارائه داد. روش کاریه Roch Carrier («جنگ، بله آقا!» ۱۹۷۰) ایرویشمن Yves Beauchemin

یعنی عصر «محافظه کارانه» پیش و عصر «مدرن» پس از «انقلاب خاموش» چندان بیجا نیست. پس از غلبه بر تمایلات تجزیه طلبانه در پایان دهه هفتاد، روشنفکران کبک بیش از هر زمان دیگر از چند فرهنگ گرایی در کانادا با اعتماد سخن می گفتند. بر این اساس، ادبیات فرانسوی زبان کانادا می بایست نه فقط در مقابله ای صرف با قدرت برتر انگلو آمریکایی از یک سو بلکه با الگوهای فرانسوی از سوی دیگر نیز خودمختاری خود را از نو تعریف کند.

مسائلی هم هستند که منبهم باقی می مانند: در پایان دهه بیست یعنی زمانی که سرویلفرید لاوریر در سال ۱۹۰۴ اندکی زودتر از موعد، ندای «قرن کانادا» را سر داد، ادبیات کانادا به واقع در وضعیتی گذرا به سر می برد. آیا آینده، تعداد متنوعی از ادبیاتهای ویژه منطقه ای و قومی را به همراه خواهد آورد و یا با گذشت زمان یک ادبیات ملی دو یا چند زبانه شکل خواهد گرفت؟ □

■ پانویس

۱- arpant: واحد طول معادل ۵۸/۴۷ متر و یا ۱۹۱/۸ پا.

